

شبهامی پشاور

جلد اول

مؤلف:

سلطان الواعظین شیرازی

تتحیق: عبدالرضا دریاتی

شبهای پیشاور (جلد اول)

آیت الله سید محمد سلطان واعظین شیرازی
انتشارات دلیل ما

تحقیق: عبدالرضا درایتی

چاپ پنجم: زمستان ۱۳۹۶

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: نگارش

شابک (جلد اول): ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۳۹۷ - ۱۸۱ - ۶

شابک (دوره): ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۳۹۷ - ۶۴۸ - ۴

تلفن: ۳۷۷۴۴۹۸۸ - ۳۷۷۳۳۴۱۳ (۹۸۲۵+)

مركز مرکزی: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه ششم، واحد ۶۱۲ و ۶۱۳
(اطلاعات با ما) | Info@dalilema.ir | www.dalilema.ir (خرید آنلاین)

مراکز پخش

قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه ششم، واحد ۶۱۲ و ۶۱۳ | تلفن: ۳۷۷۴۴۹۸۸ و ۳۷۷۳۳۴۱۳
قم، خیابان صفائیه، روبروی کوچه ۸، پلاک ۷۵۹ | تلفن: ۳۷۷۳۷۰۰۱ و ۳۷۷۳۷۰۱۱
تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، نبش بین بستان ری، پلاک ۶۱ | تلفن: ۶۶۴۴۴۱۴۱
مشهد، چهارراه شهداء، ضلع شمالی، باغ نادری، کوچه شهید خوراکیان، مجتمع کتب، طبقه اول | تلفن: ۳۲۲۳۷۱۱۳-۵



انتشارات دلیل ما
www.dalilema.ir

مركز نشر و پخش کتب معارف اهل بیت (ع)
۹ سال ناشر نمونه و برگزیده کشوری
با تولید بیش از ۱۰۰۰ عنوان کتساب

سرشناسه: سلطان واعظین، محمد، ۱۲۷۶ - ۱۳۵۰ ق.
عنوان و نام پدیدآور: شبهای پیشاور / مؤلف سلطان واعظین شیرازی؛ تحقیق عبدالرضا درایتی.
مشخصات نشر: قم: دلیل ما، ۱۳۸۵.
مشخصات ظاهری: ۳ ج.
شابک: دوره: 4 - 648 - 397 - 964 - 978 ج ۱: 6-181 - 397 - 964 - 978
ج ۲: 5-162 - 397 - 964 - 978 ج ۳: 2-626 - 397 - 964 - 978

وضعیت فهرست نویسی: فایب
یادداشت: کتاب حاضر تحت عنوان 'شبهای پیشاور در دفاع از حریم تشیع' نیز منتشر شده است.
یادداشت: ج ۲ و ۳ (چاپ اول: ۱۳۸۹ (فبا)).
یادداشت: کتابنامه.
عنوان دیگر: شبهای پیشاور در دفاع از حریم تشیع
موضوع: شیعه -- احتجاجات
موضوع: اهل سنت -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها
موضوع: شیعه امامیه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها
شناسه الزوده: درایتی، عبدالرضا، محقق
رده بندی کنگره: ۱۳۸۵ ش ۲ س ۸ / PB ۲۲۸/
رده بندی دیوبند: ۲۹۷ / ۲۷۹
شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۰۵۲ - ۸۵ م

فهرست

۱۷	مقدمه محقق
۴۶	مختصری از شرح حال مؤلف
۴۸	روش تحقیق
۵۳	سر آغاز
۵۵	اعتراض اهل ادب و جواب به آنها
۵۷	اعتراض اهل خبر و جواب به آنها
۵۷	اعتراض محافظه کاران و جواب به آنها
۶۶	غرض ورزی دکتر هیکل مصری
۶۸	احمد امین مصری و فجر الاسلام
۶۹	جواب کاشف الغطاء به احمد امین در کتاب اصل الشیعه
۷۲	مردوخ کردستانی و ندای اتحاد و ترهات آن
۷۷	منصفانه قضاوت کنید
۸۳	طول عمر حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> خرق عادت است
۸۵	ادای فرایض و نوافل در مساجد

- ۹۰..... احمد کسروی و ترهات آن و اشاره به جواب مقالات او.....
- ۹۳..... نظری به علت چاپ این کتاب.....
- ۹۵..... مصادر و اسناد این کتاب از اکابر علمای سنت و جماعت است.....
- ۹۶..... اشاره به غلط کاری احمد امین و جواب آنها.....
- ۱۰۵..... اشاره به غلط گویبهای کسروی و جواب آنها.....
- ۱۱۱..... کتب علمای عامه در فضایل عترت و اهل بیت طهارت.....
- ۱۱۳..... اشعار امام تاجفی در اعتراف به فضایل عترت و اهل بیت طهارت.....
- ۱۱۷..... اخبار در فضایل عترت و اهل بیت طهارت.....
- ۱۲۴..... اخبار به وجود حضرت مهدی علیه السلام از طرق اهل سنت.....
- ۱۳۵..... حدیث عجیبی در فضایل علی علیه السلام و اشاره به حضرت مهدی علیه السلام.....
- ۱۳۹..... حملات کسروی به دین قاسم علیه السلام و جواب آن.....
- ۱۴۷..... آغاز سفر.....

جلسه اول / ۱۵۳

فرزندان فاطمه اولاد پیامبرند - جمع بین صلاتین - سنت مهاجرت اجداد مؤلف به ایران

- ۱۵۷..... تعیین نسبت خانوادگی.....
- ۱۵۹..... سؤال و جواب هارون و موسی بن جعفر علیه السلام در باب ذریه رسول صلی الله علیه و آله.....
- ۱۶۳..... دلایل کافی بر اینکه اولادهای فاطمه اولادهای پیغمبرند.....
- ۱۷۱..... پیغمبر نماز ظهرین و مغربین را به جمع و تفریق ادا می فرمود.....
- ۱۸۶..... علت مهاجرت اجداد مؤلف به ایران.....
- ۱۸۶..... سید امیر محمد عابد.....
- ۱۸۷..... حرکت قافله سادات هاشمی از مدینه و جنگ با قتلغ خان.....
- ۱۸۹..... سید امیر احمد شاه چراغ.....
- ۱۹۰..... جنگ و شهادت سید امیر احمد شاه چراغ.....
- ۱۹۱..... پیدا شدن جسد شاه چراغ.....

۱۹۱	سید علاءالدین حسین
۱۹۳	ابراهیم مجاب
۱۹۴	فجایع اعمال بنی امیه
۱۹۴	وقعه شهادت زید بن علی <small>علیه السلام</small>
۱۹۶	شهادت جناب یحیی
۱۹۷	پیدایش قبر علی <small>علیه السلام</small>
۱۹۸	اختلاف مدین علی <small>علیه السلام</small>
۲۰۰	فرزندان ابراهیم مجاب
۲۰۲	سادات شیرازی در تهران

پاره دوم / ۲۰۹

پیدایش شیعه - علت تشیع ایرانیان - غلات، شیعه نیستند - وجوب صلوات بر آل پیامبر

۲۱۲	اشکال نمودن بر مذهب شیعه
۲۱۴	جواب به اشکال تراشیهای مخالفین
۲۱۵	در معنای شیعه و حقیقت تشیع
۲۱۸	آیات و اخبار در تشریح مقام تشیع
۲۲۸	مقام سلمان و ابوذر و مقداد و عمار
۲۳۰	علت توجه و تشیع ایرانیان در زمان خلفاء و دیالمه و غازان خان و شاه خدابنده
۲۳۵	ظهور تشیع در دوره مغولها
۲۳۵	مناظره علامه حلی باقاضی القضاة
۲۳۸	اسلام تفاخرات نژادی را از بین برد
۲۴۰	تمام فساد و جنگها روی تفاخرات نژادی می باشد
۲۴۱	عقاید غلات و مذمت آنها و لعن عبدالله بن سباء
۲۵۰	اشکال در صلوات بر آل محمد و جواب آن

- ۲۵۰..... در معنای یس و اینکه س نام مبارک پیغمبر ﷺ می باشد
- ۲۵۲..... مراد از آل یاسین آل محمدند.....
- ۲۵۴..... صلوات بر آل محمد ﷺ سنت و در تشهد نماز واجب است.....

جلسه سیم / ۲۵۹

- طبقات شیعه - عقاید شیعه امامیه - شیعه مشرک نیست - خرافات و کفریات در صحیحین -
- اقسام شرک - تمسک - اعتراض به صحیحین - خرافات صحیحین - اسناد حدیث ثقلین -
- اسناد حدیث سفینه - قتال و غارت شیعیان توسط اهل سنت - اثبات کفر و لعن یزید
- ۲۶۲..... عقاید زیدیه.....
- ۲۶۴..... عقاید کیسانیه.....
- ۲۶۵..... عقاید قذاحیه.....
- ۲۶۶..... عقاید غلات.....
- ۲۶۷..... عقاید شیعه امامیه اثنا عشریه.....
- ۲۷۰..... اشکال راجع به خبر معرفت.....
- ۲۷۱..... جواب از اشکال.....
- ۲۷۳..... اخبار خرافاتی در صحیحین بخاری و مسلم.....
- ۲۷۶..... اخبار رؤیه الله تعالی از اهل سنت.....
- ۲۸۰..... دلایل و اخبار بر عدم رؤیه الله تعالی.....
- ۲۸۲..... اشاره به خرافات صحیحین.....
- ۲۸۵..... سیلی زدن موسی به صورت ملک الموت.....
- ۲۹۰..... انصاف موجب بینایی و اسباب سعادت است.....
- ۲۹۴..... نسبت، شرک دادن به شیعه.....
- ۲۹۷..... در بیان اقسام شرک.....
- ۲۹۷..... شرک جلی.....

- ۲۹۷..... شرک در ذات
- ۲۹۸..... عقاید نصاری
- ۲۹۸..... شرک در صفات
- ۲۹۹..... شرک در افعال
- ۳۰۰..... شرک در عبادت
- ۳۰۲..... در باب نذر
- ۳۰۵..... شرک خفی
- ۳۰۶..... شرک در اسباب
- ۳۰۷..... شیعه از هیچ راهی مشرک نیست
- ۳۰۸..... آوردن آصف تخت عیسی را نزد سلیمان
- ۳۱۱..... آل محمد و سایط فیض خاندان
- ۳۱۲..... حدیث ثقلین
- ۳۱۳..... دقت نظر خالی از تعصب، موجب سعادت است
- ۳۱۶..... بخاری و مسلم از رجال مردود و جعل نقل خیر نموده‌اند
- ۳۲۱..... خیر مضحک و اهانت به رسول الله در صحیحین بخاری و مسلم
- ۳۲۳..... در اسناد حدیث ثقلین
- ۳۲۸..... حدیث سفینه
- ۳۳۵..... دعای توسل
- ۳۳۸..... شهادت شهید اول به فتوای ابن جماعه
- ۳۴۰..... شهادت شهید ثانی به سعایت قاضی صیدا
- ۳۴۲..... گفتار نیک جهت جلب مردم منصف
- ۳۴۳..... اشاره به اعمال ننگین تراکمه و خوارزمیان و ازبکان و افغانه با ایرانیان
- ۳۴۴..... تجاوزات خان خیوه به ایران و فتاوی علمای اهل سنت به قتل و غارت شیعیان
- ۳۴۵..... فتاوی علمای اهل سنت به قتل و غارت شیعیان و حملات عبدالله خان ازبک به خراسان
- ۳۴۶..... رفتار امرای افغانه با شیعیان افغانستان

- ۳۴۷..... تقدیر از امیر امان الله خان
- ۳۴۷..... شهادت شهید ثالث
- ۳۴۸..... اقدام شیخ و ایجاد شبهه و تهیه وسیله برای حمله و دفاع از آن
- ۳۵۰..... در آداب زیارت
- ۳۵۱..... نماز زیارت و دعای بعد از نماز
- ۳۵۳..... بوسیدن آستانه قباب ائمه شرک نیست
- ۳۵۵..... به خاک افتادن و سجده نمودن برادران، یوسف را
- ۳۵۶..... بقای روح بعد از فناى جسم
- ۳۵۷..... اشکال به بقای روح و جواب آن
- ۳۵۸..... ظهور اهل ماده و طبیعت و تکرار ذی قراطیس با سقراط حکیم
- ۳۵۹..... اقوال علمای الهی اروپا
- ۳۶۱..... دفاع مخالفین از خلافت معاویه و یزید کفر آنها جواب آن
- ۳۶۳..... دلایل بر کفر و ارتداد یزید
- ۳۶۷..... جواز علمای اهل سنت بر لعن یزید پلید
- ۳۶۹..... قتل عام اهل مدینه به جرم شکستن بیعت یزید
- ۳۷۳..... سرباز گمنام
- ۳۷۵..... آل محمد شهدای راه حق و زنده هستند

جلسه چهارم / ۳۷۹

- امامت و مذاهب اهل تسنن - دلیلی بر تبعیت از مذهب اربعه نیست - مذاهب تسنن و طعن به
یکدیگر - امامت از اصول دین است - جایگاه نبوت و امامت - اثبات مقام نبوت برای
علی علیه السلام - اسناد حدیث منزلت - حجیت خبر واحد نزد اهل تسنن - دلالت حدیث منزلت -
شراکت علی علیه السلام در جمیع صفات با پیامبر - اسناد حدیث سد الابواب - علی علیه السلام وزیر پیامبر
۳۸۲..... بحث در اطراف امامت

- ۳۸۳ بحث در مذاهب اربعه اهل تسنن و كشف حقيقت.
- ۳۸۴ دليلی بر تبعيت مذاهب اربعه نيست
- ۳۸۵ امر عجيبي است قابل تأمل عقلاي با انصاف
- ۳۸۸ رد نمودن امامان و علمای اهل تسنن ابو حنيفه را
- ۳۹۳ امامت در عقیده شیعه ریاست عالیة الهیه است
- ۳۹۶ مقام امامت بالاتر از نبوت عامه است
- ۳۹۸ در اختلاف مراتب انبياء
- ۴۰۰ خصیصه نبوت خالصه
- ۴۰۳ دلائل بر اثبات مقام نبوت برای علی به حدیث منزله
- ۴۰۴ اسناد حدیث منزله از طرف عمه
- ۴۰۹ شرح حال آمدی
- ۴۱۱ سند حدیث منزله از عمر بن الخطاب
- ۴۱۳ حکم خبر واحد در مذهب جماعت
- ۴۱۷ اثبات منازل هارونی برای علی علیه السلام
- ۴۲۲ علی در جمیع صفات شریک و مماثل پیغمبر بود
- ۴۲۶ به امر پیغمبر تمام درهای خانه‌ها به مسجد بسته شد مگر در خانه علی علیه السلام
- ۴۳۸ تقاضا نمودن پیغمبر علی را برای وزارت خود

جلسه پنجم / ۴۴۵

- حدیث منزلت - حدیث بوم الدار - تصریح به خلافت علی علیه السلام - علی با حق و با قرآن است -
 تهمتهائی بر شیعه - مطاعن ابوهریره - جعل حدیث در فضیلت ابوبکر و عمر - جعل حدیث
 در فضیلت ابوبکر و عائشه - آیه مودت - حدیث طبر - آیه ای در فضیلت خلفاء نازل نشد -
 آیه غار فضیلت نیست

۴۴۷ کلمه منزله افاده عموم می‌کند

- ۴۵۱..... حدیث منزلة در دفعات متعدده غیر از تبوک وارد شده.....
- ۴۵۵..... خلیفه قرار دادن حضرت موسی برادر خود هارون را و.....
- ۴۵۷..... مطابقت حالات امیر المؤمنین علیه السلام با هارون علیه السلام.....
- ۴۵۹..... حدیث الدار یوم الانذار و تعیین نمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به خلافت.....
- ۴۶۵..... احادیث مصرحه به خلافت علی علیه السلام.....
- ۴۷۶..... شیخ باز هم به صدا آمد.....
- ۴۷۷..... احدی منکر اصل صحابه نیست، ولی باید انتخاب افضل نمود.....
- ۴۷۸..... نقل خبر در فضیلت ابی بکر و جواب آن که مجعول است.....
- ۴۸۱..... شرح حال ابوهریره مذمت آن.....
- ۴۸۲..... علی از حق و قرآن جدا نمی باشد.....
- ۴۸۷..... مظلومیت شیعیان در مقابل مخالفین.....
- ۴۸۸..... نسبتهای دروغ و تهمت‌های علمای سنی به شیعیان.....
- ۴۸۸..... تهمت‌های ابن عبدربه به شیعیان.....
- ۴۹۱..... تهمت‌های ابن حزم.....
- ۴۹۲..... تهمت‌های ابن تیمیه.....
- ۴۹۸..... غلط کاریهای شهرستانی.....
- ۴۹۹..... اخبار در مذمت ابوهریره و حالات آن.....
- ۵۰۱..... شرکت ابوهریره با بسر بن ارطاة در ظلم و کشتار مسلمین.....
- ۵۰۴..... مردود بودن ابوهریره و تازیانه زدن عمر او را.....
- ۵۱۰..... در جواب حدیث مجعولی که خدا فرموده من از ابی بکر راضیم،.....
- ۵۱۰..... آیا او هم از من راضی هست یا نه؟.....
- ۵۱۱..... اخبار در فضیلت ابی بکر و عمر و رد آنها.....
- ۵۱۷..... در جواب خبری که ابوبکر و عمر دو سید پیران اهل بهشت‌اند.....
- ۵۲۰..... در حدیث حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت‌اند.....

- ۵۲۴..... در جواب خبری که ابی بکر و عایشه محبوب پیغمبر بودند
- ۵۲۵..... فاطمه بهترین زنان عالم است
- ۵۳۲..... اقرار شافعی به وجوب حبّ اهل البیت
- ۵۳۴..... علی علیه السلام محبوب ترین مردان نزد پیغمبر بوده
- ۵۳۸..... حدیث طیر مشوی
- ۵۴۴..... بیان حقیقت
- ۵۴۶..... اهل ذکر آن محبتند
- ۵۴۸..... نقل آیه در عریقه خلافت خلفای اربعه و جواب آن
- ۵۵۲..... استدلال به آیه غار و جواب آن
- ۵۵۵..... شواهد و امثال
- ۵۵۸..... ابراز حقیقت
- ۵۵۸..... بلعم بن باعوراء
- ۵۵۹..... بر صیصای عابد
- ۵۶۱..... نزول سکینه بر رسول خدا بوده

www.ketaboo.ir

مقدمه مقدمات

با وجود مقدمه منصفانه که مؤلف بر کتابش نوشته است، بنا نداشتیم مقدمه‌ای بنویسیم، لکن نکته مهمی که در سراسر این کتاب به آن پرداخته نشده مرا بر این داشت تا درباره آن موضوع نکاتی را به اختصار یاد آور شوم در میان مذاهب اسلامی تنها مذهب بر خاسته از قرآن و سنت راستین رسول اکرم ﷺ، مذهب شیعه است.

تشیع در هیچ زمان و تحت هیچ شرائطی با ظلم و استبداد سازش ننموده و تسلیم حکومتها و حاکمان جور نشده است. از این رو همواره مورد تاجم دشمنان بوده و حکومتهای استبدادی از هرگونه تلاش برای ضربه زدن بر این مذهب دریغ نکردند.

شیعه با تمسک به کلام امیر المؤمنین که در وصیت به حسنین فرمود:

«کونا للظالم خصما و للمظلوم عوناً»^۱ (دشمن ظالمان و یاور مظلومان باشید) همواره با

همه مظاهر استبداد در ستیز بوده و حمایت از مظلومان را شعار خویش قرار داده است.

در مکتب خلفاء نه تنها آثاری از مبارزه با ظلم پیشگان و حکومتهای مستبد به چشم نمی خورد بلکه تمام تلاش خود را در توجیه استبداد حکومتهای جور به کار

۱. نهج البلاغه، ص ۹۷۷، نامه ۴۷ (من وصیته له للحسن والحسین علیهما السلام) لما ضربه ابن ملجم.

برده و با احادیثی که به رسول اکرم ﷺ نسبت داده‌اند به پیروان خود القامی کنند که وظیفه ملت فرمانبرداری از حاکمان جامعه است اگر چه دامن آنها به ظلم و ستم آلوده باشد؛ زیرا آنها مسؤول کارهای خویش و ملت نیز مسؤول کارهای خود است.^۱

با توجه به آنچه بیان شد همواره حکومتها، با تمام توان و امکانات خود در حال مبارزه با مذهب شیعه بوده و از گسترش فرهنگ ظلم ستیز آن جلوگیری کرده‌اند.

یکی از ره‌شهایی که از آن استفاده کردند، محکوم و مقصر جلوه دادن مذهب تشیع است.

شیعه را صوری معرفی کردند که چون با اکثریت مسلمانان تطابق ندارد راه صواب را نمی‌پیماید؛ در نتیجه همیشه باید پاسخگوی اعتقادات و اعمال خود باشد و این به طور طبیعی فرصت پرستگاری و تمسک به اعتقادات و عملکرد عموم اهل تسنن را از شیعیان سلب کرده است.

گرچه مانمی‌گوییم شیعیان باید همیشه آن‌ها را از گرو مهاجم باشند، اما دفاع همیشگی به نفع این مذهب نخواهد بود.

از بعد از پیامبر اکرم ﷺ تا کنون همواره شیعیان متهم شناخته شده و علاوه بر تهمت‌ها و دروغ‌هایی که به این مذهب نسبت می‌دهند، با طعن‌های بی‌بوهی از سؤالات و شبهات و جو سازی منفی، این مذهب را در نظر سایر مسلمانان مذهبی باطل و بیگانه با اسلام معرفی کرده‌اند.

چهار مذهب تسنن یا وجوداینکه دلیلی از قرآن و حدیث صحیح، بر پیروی از آنها ندارند و با وجود همه اختلافاتی که با یکدیگر دارند، جزء مذاهب رسمی اسلامی شناخته شده‌اند؛ اما مذهب شیعه که با تمسک به آیات قرآن و احادیث صحیح نبوی، همان مذهبی است که تمام مسلمانان باید از آن پیروی کنند، مذهب رسمی اسلامی قلمداد نمی‌شود.

اگر تنها دروغها و تهمت‌هایی که به شیعه نسبت داده‌اند آشکار شود، اثبات حقیقت

۱. صحیح مسلم، ۳/۱۴۷۴، کتاب الاماره، باب فی طاعة الامر و ان منعوا الحقوق.

این مذهب نیاز به هیچگونه دلیل ندارد.

اگر تاکنون نیمی از آنچه اهل تسنن به عنوان سؤال و شبهات بر علیه شیعه مطرح کرده‌اند، بر عملکرد و اعتقادات اهل تسنن مطرح می‌شد، نتیجه غیر از آن بود که امروز شاهدیم.

اگر در مجامع علمی و جلسات و مناظرات و مباحثی که بین شیعه و سنی صورت می‌گرفت در مقابل هر شبهه‌ای که بر مذهب تشیع وارد می‌شد یک سؤال و شبهه هم بر مذهب تسنن مطرح می‌شد، وضع شیعه امروز اینگونه نبود.

برادران اهل تسنن! قبل از آنکه برای اعمال و اعتقادات شیعیان دنبال دلیل قرآنی و روایی بگردید کمی به اعتقادات و اعمال خود فکر کنید؛ چه میزان از اعتقادات و اعمال شما با آیات قرآن یا احادیث صحیح نبوی تأیید شده است؟ شما که در هر بحثی مدعی هستید شیعیان باید از قرآن دلیل بیاورند، آیا خود می‌توانید بر اعتقادات و اعمالتان از آیات قرآن دلیل بیاورید؟

چرا در مناظرات و مباحثات علمی به جای آنکه به کتب و احادیث مورد قبول طرفین استدلال کنید، به کتب روایی خود تمسک بسته و دلیل بر حقیقت خود را هر آنچه خود نقل کرده‌اید می‌دانید؟

چه میزان از اعتقادات و اعمال شما با احادیث مورد قبول شیعه و سنی قابل اثبات است؟ برادران اهل تسنن! خوب است بدانید که بسیاری از اعتقادات و اعمال شیعیان را می‌توان از منابع اهل تسنن اثبات کرد. لذا مقتضی است هر عاقل منصف، وجدان خود را حاکم نموده و ببیند مذهبی که اکثر اعتقادات و اعمالش از مدارک مخالفین قابل اثبات است آیا به حق نیست؟ از این رو شایسته است در این مقدمه کوتاه، به طرح چند سؤال پرداخته شود، تا روشنفکران منصف اهل تسنن با دقت در این سؤالات به دنبال جوابی منطقی بگردند، تا شاید به این وسیله فطرت‌های پاک - که زیر خاکستر تعصب و جهل پنهان گردیده - حقیقت را دریافته از آن پیروی کنند.

از برادران اهل تسنن تقاضا دارم این سؤالات را با دقت و خالی از هر گونه تعصب

و عناد، بررسی کنند و علمای خود را نیز مورد سؤال قرار دهند تا به امید خداوند، چهره زیبای حقیقت از زیر نقاب جهل و تعصب خارج شده و بر همه حق جویان جلوه‌گری کند.

سؤالاتی پیرامون خلافت و امامت

سؤال اول:

برادران اهل تسنن! آیا تعیین خلیفه رسول اکرم کار خوبی است یا نه؟
 اگر خوب است، چرا می‌گویید رسول اکرم خلیفه بعد از خود را تعیین نکرد؟
 اگر بد است، چرا ابوبکر و عمر خلیفه بعد از خود را تعیین کردند؟
 برادران اهل تسنن! بسین سؤال دقیقاً و به دور از هر گونه تعصب فکر کنید و به حکم وجدان و فطرت خود عمل کنید.
 آیا هیچ مسلمانی حتی تصور این را کرده است که بگوید فهم و درک شیخین از رسول اکرم بیشتر است؟ حاشا و کلا!!
 چرا در مسئله تعیین خلیفه، عقل و درک شیخین از رسول اکرم بالاتر می‌دانید؟
 چرا ادعای کنید نعوذ بالله رسول اکرم اهمیت تعیین شیخین برای خود را درک نکرد و برای خود خلیفه تعیین نمود؟ چرا فکر می‌کنید رسول اکرم مریم را رها کرد تا خود خلیفه تعیین کنند؟ مگر شیخین مصلحت اسلامی را بهتر از رسول اکرم می‌فهمیدند که نخواستند امت اسلامی بعد از آنها بدون رهبر بماند؟ یا شرایط زمان رسول اکرم برای اسلام و مسلمین حساس‌تر بود یا شرایط زمان شیخین؟
 شما می‌گوئید رسول اکرم کسی را برای پیشوائی مردم معین نکرد و تعیین آن را به عهده مردم گذاشت در حالیکه این نظریه مخالف با کتاب و سنت است.

خداوند متعال در سوره بقره آیه ۱۲۴ درباره حضرت ابراهیم می‌فرماید:

﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾

ما تو را به عنوان امام و پیشوای مردم معین می‌کنیم.

در سوره ص آیه ۲۶ درباره حضرت داود می فرماید:

﴿ يَا دَاوُدَ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ ﴾

ای داود ما تو را خلیفه روی زمین قرار دادیم پس در میان مردم حاکم به حق باش.

حضرت موسی از خداوند درخواست می کند که جانشین بعد از او را معین نماید

﴿ وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِّنْ أَهْلِی ﴾^۱

خداوند در سوره سجده آیه ۲۴ در رابطه با بنی اسرائیل می فرماید:

﴿ وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا ﴾

از میان ملت بنی اسرائیل افرادی را به عنوان رهبر و پیشوا انتخاب نمودیم.

بادقت در این آیات توجه به کلمه «جعل» که به معنای نصب و تعیین است و در تمام این آیات به خداوند نسبت داده شده، روشن می شود که تعیین و انتخاب خلیفه نه تنها به دست مردم نیست بلکه به دست پیامبر هم نمی باشد. تعیین حاکم تنها باید توسط خداوند انجام شود. ابن کثیر در البدایه و النهایه^۲ حدیثی از زهری نقل می کند که رسول اکرم ﷺ قبایل عرب را به اسلام دعوت می فرمود، بعضی از شخصیت های بزرگ قبایل مانند؛ بنی عامر بن صعصعه به حضرت گفتند: اگر ما تو را یاری کنیم و کار تو را بگیرد، آیا ریاست و جانشینی تو به ما خواهد رسید؟ حضرت در جواب فرمودند: تعیین رهبری به دست من نیست بلکه به دست خداست و هر کس را بخواهد انتخاب خواهد کرد. وی گفت: ما حاضر نیستیم خود را فدای اهداف تو کنیم و پس از پیروزی تو، منصب ریاست به افراد دیگر برسد.

همچنین مشابه این قضیه با قشیر بن کعب بن ربیع نیز اتفاق افتاد.

بادقت در این دو جریان و جریانات مشابه، روشن می شود زمانی که رسول اکرم ﷺ بیش از هر زمان نیاز به یاور و مدافع داشت و اگر این قبایل به اسلام گرایش پیدا

۱. سوره طه، آیه ۲۹.

۲. البدایه و النهایه، ابن کثیر، ۳/۱۷۱، فصل فی عرض رسول الله نفسه.

می کردند هم برای اسلام و هم برای رسول اکرم ﷺ پشت گرمی و تقویت چشم گیری به حساب می آمد اما پیامبر ﷺ بار د پیشنهاد آنها فرمودند: انتخاب جانشین در دست خداست و من اختیاری در این امر ندارم.

برادران اهل تسنن! آیا می دانید وقتی رسول اکرم ﷺ برای چند روز از مدینه خارج می شدند یکی از اصحاب را به عنوان جانشین خود در مدینه معین می فرمودند.

همچنانکه قرطبی نیز به این امر اشاره دارد.^۱ ابن حجر می نویسد: پیامبر اکرم در جنگهای فیلان بن ام مکتوم را به عنوان جانشین خود در مدینه معین می کرد.^۲ مسعودی نیز می نویسد: پیامبر اکرم ﷺ در غزوة السویق و غزوة بنی قینقاع ابلاباه را جانشین خود در مدینه قرار داد.^۳

آیا ممکن است پیامبری که هرگز از مدینه خارج می شد برای خود جانشین تعیین می کرد و هر زمان که جایی توسط مسلمانان فتح می گردید، نماینده ای به آنجا می فرستاد، حال که به سفر همیشگی آخرت می رود، اسلام اسلامی را بدون رهبر رها کند؟ آیا در موارد یاد شده و موارد مشابه، یک مورد، چراغ دارید که پیامبر ﷺ انتخاب جانشین را به عهده مردم گذاشته باشد، یا در یک مورد نام مسلمانان در مورد جانشین خود مشورت کرده باشد؟

سؤال دوم:

برادران اهل تسنن! آیا تا به حال از علمای خود پرسیده اید که جانشین رسول اکرم چگونه

۱. الجامع لاحکام القرآن، قرطبی ۲۶۸/۱، ذیل آیه ۳۰ سوره بقره.

۲. الاصابه، ابن حجر، ۴/۴۹۵، ترجمه شماره ۵۷۸۰، شرح حال عمر بن ام مکتوم.

همچنین عظیم آبادی در عون المعبود ۸/۱۰۶، ح ۲۹۲۹، کتاب الخراج و الفیء و الإمارة، باب فی الضریر یولی و متقی هندی در کنز العمال ۸۰/۲۶۸، ح ۲۲۸۶۰، کتاب الصلاة، باب ۵، فی آداب الامام، به جانشینی ابن ام مکتوم اشاره دارند.

۳. التنبیه و الاشراف، مسعودی، ۲/۴۰۸-۴۱۰، حوادث سال دوم هجری.

باید تعیین شود؟ آیا بیعت و رأی مردم مهم است یا تعیین خلیفه قبلی و یا نظر شورا؟ اگر ملاک و معیار در تعیین خلیفه، بیعت عمومی و رأی اکثریت مردم باشد، خلافت عمر و عثمان نامشروع است؛ زیرا هیچ کدام با بیعت و رأی مردم، خلیفه نشدند؛ عمر با تعیین ابوبکر و عثمان با نظر شورا به خلافت رسیدند. گرچه خلافت ابوبکر هم با اجماع و بیعت عمومی و رأی اکثریت نبوده است، بلکه عموم بنی هاشم و امیرالمؤمنین و زبیر و عباس و ابوذر و مقداد و سلمان و گروهی از خارج مدینه و عده‌ای دیگر، با خلافت ابوبکر مخالف بوده‌اند.

ابن حزم می‌نویسد:

«بیعتت الله علی کل اجماع یخرج عنه علی بن ابی طالب ومن بحضرته من الذمیه»

(لعنت خدا بر هر ابرسانی که علی بن ابی طالب و اطرافیان او از صحابه در آن اجماع نباشند.)

آنهایی هم که با ابوبکر بیعت کردند، یا بر اثر ترس و تهدید و یا طمع و امثال آن بوده است.

همچنانکه بخاری^۲ به تهدید مردم برای بیعت گرفته برای آن بکر اشاره می‌کند و این سند بهترین گواه بر بی ارزش بودن بیعت مردم با ابوبکر است.

بخاری به نقل از عائشه زمانی که جریان سقیفه را نقل می‌کند می‌نویسد:

«لقد خَوَّفَ عمر الناس»

(عمر مردم را تهدید کرد و ترسانید.)

این بحث به طور مفصل در مجلس هفتم از همین کتاب خواهد آمد.

۱. المحلی، ابن حزم، ج ۸، ص ۳۹۸، مسئله ۱۷۷۰، کتاب الوصایا، اقوال المتأخرین فی حکم الوصیة بعق اکثر من الثلث.

۲. صحیح بخاری، ۶۷/۵، ح ۱۹۰، کتاب فضائل اصحاب النبی، فضائل ابی بکر.

اگر بگویید خلیفه رسول اکرم با تعیین خلیفه قبلی مشخص می‌شود، خلافت ابوبکر و عثمان باطل است؛ زیرا ابوبکر با بیعت و عثمان با نظر شورا خلیفه شدند. اگر معیار در نصب جانشین پیامبر را نظر شورا بدانید، خلافت شیخین مشروعیت ندارد؛ زیرا هیچکدام با نظر شورا خلیفه نشدند.

برادران اهل تسنن! آیا می‌شود امر مهمی همچون جانشینی پیامبر اکرم ﷺ، بدون هیچ شرط و معیاری مشخص و تنها با سلیقه‌های مختلف دست به دست شود؟ آیا عقل بر می‌کند که چنین مسئله مهمی، گاهی با بیعت، گاهی با تعیین، گاهی با شورا و گاهی با... مشخص شود؟

اگر شما صاحب کارخانه‌ای بزرگ باشید که با سختی‌های فراوان از ابتدا آن را تأسیس کرده‌اید، حال که می‌خواهید بعد از خود برای این کارخانه، مدیر عامل تعیین کنید آیا هیچ شرطی را مطرح نمی‌کنید؟ آیا هر کس با هر شرایطی که آمد مدیریت او را می‌پذیرید؟ قطعاً یک مدیر عاقل چنین عمل نمی‌کند.

حال که برای مدیریت یک کارخانه شرایط مطرح است، آیا جانشینی رسول اکرم ﷺ از مدیریت یک کارخانه هم کمتر است که بدون تعیین مشخص میان چند نفر در گردش باشد؟

سؤال سوم:

برادران اهل تسنن! آنچه تاکنون خوب فرا گرفته‌اید این است که اگر کسی به اصحاب پیامبر توهین کند حکمش چیست.

آیا تا به حال از علمای خود پرسیده‌اید که وقتی حکم توهین کننده به اصحاب پیامبر دست کم نفاق است، حکم توهین به شخص رسول اکرم چه خواهد بود؟

برادران اهل تسنن! آیا تا به حال صحیح بخاری را که بعد از قرآن صحیح‌ترین کتب می‌دانید به دقت خوانده‌اید؟

آیا آنجا که بخاری جریان تأسف بار کنار بستر پیامبر را نقل می‌کند خوانده‌اید؟

بی‌گمان یا آن جریان را برای شما نخوانده‌اند، یا اگر خوانده‌اند، نگذاشته‌اند به دقت در اطراف آن بیندیشید.

بخاری در صحیح خود^۱ از ابن عباس حدیثی نقل می‌کند که گفت:
زمانی که بیماری پیامبر شدت گرفت، فرمود: دوات و قلم بیاورید تا چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید.

عمر بن الخطاب گفت: در در او غلبه کرده (هذیان می‌گوید). قرآن ما را بس است. سپس بین اصحاب اختلاف شد بعضی می‌گفتند بگذارید پیامبر وصیت کند. عده‌ای هم کلام عمر را تکرار می‌کردند و سر و صدا بلند شد. در این هنگام پیامبر فرمودند: بیرون بروید که نزاع نزد من سزاوار نیست.

با توجه به اینکه این حدیث علاوه بر منابع دیگر در صحیح بخاری هم نقل شده، لذا از جهت صحت و اتقان جای هیچ‌گونه تردیدی نیست. به عبارت دیگر این حدیث از جهت سند کاملاً صحیح و نشانگر وقوع چنین واقعه‌ای می‌باشد. آنچه باید به آن پرداخته شود دلالت و محتوای حدیث است که با دقت در آن پاسخ بسیاری از سؤالات روشن می‌شود.

آنچه به طور آشکار از متن این حدیث استفاده می‌شود قابل بعضی از صحابه با رسول اکرم ﷺ است. به طور طبیعی این سؤال تقویت می‌شود که برادران اهل سنت تا چه حد احترام رسول اکرم ﷺ را لازم می‌دانند؟ آیا بر طبق سبانی اهل تسنن، جائز است با او امر رسول اکرم ﷺ مخالفت شود و آیا در این مسئله تفاوتی بین صحابه و غیر آن وجود دارد؟ آیا اهل تسنن مطالبی مهم‌تر از عمل به اوامر پیامبر و حفظ احترام آن حضرت را قائلند که می‌توان به دلیل آن، نه تنها با اوامر رسول اکرم مخالفت کرد بلکه باکمال جسارت زبان به دشنام آن حضرت گشود؟ و بالاخره در مذهب تسنن آیا شأن و احترام پیامبر بالاتر است یا صحابه و حکم تبعیت از اوامر پیامبر و حفظ احترام

آن حضرت برای همه مسلمانان وضع شده یا صحابه آن حضرت از این حکم خارجند؟ اینها سؤالاتی است که با دقت در متن این حدیث برای هر مسلمان منصفی مطرح است که در جای خود باید به طور مفصل به آن پرداخته شود.

آنچه ما در این جا در مقام تبیین آن هستیم بررسی اجمالی دلالت و محتوای این حدیث است. در این رابطه نکاتی را یاد آور می‌شویم:

نکته اول: تمام مسلمانان معترفند، هر کلامی که با قرآن مخالف باشد بی ارزش و باطل است. هرچند آن کلام را به پیامبر نسبت دهند.

محتوای این جریبان از دو جهت قابل بررسی است: اول: مخالفتی که اصحاب و مخصوصاً خلیفه دوم با آیات قرآن کردند. دوم: توهینی که شخص خلیفه دوم نسبت به مقام پیامبر روا داشت.

جهت اول: با دقت در این جریبان آشکار می‌شود که صحابه حداقل با سه آیه از آیات قرآن مخالفت کردند:

اول: آیا مخالفت خلیفه دوم و همراهان و با دستوری رسول اکرم ﷺ، مبنی بر حاضر کردن دوات و قلم جهت نوشتن وصیتی که تا ابد مسلمانان را از گمراهی نجات دهد، مخالفت با این آیه شریفه نیست که خداوند در سوره حشر آن می‌فرماید:

﴿ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ﴾

(از اوامر پیامبر اطاعت و از نواهی آن حضرت اجتناب کنید)

دوم: آیا سر و صدا و نزاع صحابه کنار بستر پیامبر، تا حدی که پیامبر اکرم ﷺ آنها را اخراج فرمود، مخالف با این آیه شریفه نیست که خداوند در سوره حجرات آیه ۲ می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ

بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالِكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴾

(ای کسانی که ایمان آوردید صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید و

همچنانکه بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می‌گویند یا او به صدای بلند سخن مگویید مبادا بی‌آنکه بدانید کرده هایتان تباه شود. (

سوم: آیا کلام خلیفه دوم که گفت: درد بر پیامبر غلبه کرده قرآن مارا بس است کنایه از اینکه سخنان پیامبر اعتباری ندارد، مخالف با این آیه قرآن نیست که خداوند در سوره نجم آیه ۳ و ۴ می‌فرماید:

﴿ وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَّحْيٌ يُوحَىٰ ﴾

(پیامبر از روی هوس سخن نمی‌گوید بلکه آنچه می‌گوید وحی است.)

جهت دوم: تبیینی که خلیفه دوم بر پیامبر روا داشته به چند عبارت نقل شده است: بخاری در صحیحش^۱ به این لفظ آورده است:

« قال سرانجام غلبه الوجع و عندنا كتاب الله حسينا. »

مسلم در صحیحش^۱ علاوه بر آنچه بخاری نقل کرده به این لفظ نیز آورده است: «ان رسول الله يهجر»

غزالی در سر العالمین^۲ اینگونه نقل کرده است:

« دعوا الرجل فانه ليهجر »

آنچه از مجموع عبارات نقل شده می‌توان استفاده کرد این است که خلیفه دوم با این جملات بی‌اعتباری کلام پیامبر را بر اثر مرض اعلام داشته است و به تعبیری نسبت هذیان به رسول اکرم داده است. شکی نیست که نسبت دادن این کلمات توهین‌آمیز به افراد عادی قبیح است چه رسد به مقام شامخ پیامبر اکرم.

برادران اهل تسنن! خوب فکر کنید کسی که چنین توهینی به پیامبر روا دارد چه حکمی دارد؟ چرا وقتی به خلفا توهین می‌شود برآشفته می‌شوید و حکم صادر می‌کنید، ولی هنگامی

۱. صحیح مسلم، ۱/۲۵۹/۳، کتاب الوصیه، باب ترک الوصیه لمن لیس له شیء یوصی فیه.

۲. سر العالمین، غزالی، ص ۲۱، باب فی المقالة الرابعة فی ترتیب الخلافة.

که رسول اکرم مورد توهین قرار می‌گیرد سکوت می‌کنید؟ آیا احترام خلفا بیشتر از پیامبر است؟ اگر تاکنون به کتب حدیثی و فقهی خود مراجعه نکرده‌اید، بدانید که اکثر محدثان و فقهای اهل تسنن توهین کننده به رسول اکرم را کافر و واجب القتل می‌دانند و یا دست کم او را منافق معرفی می‌کنند.

حال بگویید آیا عمر بن الخطاب چنین توهینی به رسول اکرم کرده است یا بخاری دروغ می‌گوید؟

البته این جریان به اندازه‌ای روشن است که نه تنها در صحیحین، بلکه در منابع فراوان دیگر اهل تسنن آمده است و در همین کتاب به طور مفصل به آن اشاره شده است.

نکته دوم: در این نوشتار دو جهت بررسی می‌شود:

جهت اول: اگر به همان خلیفه دوم در کنار بستر پیامبر ﷺ استناد کرده بگویید نعوذ بالله کلمات پیامبر ﷺ در بیان بیماری حجت نیست، چطور مدعی هستید که همین پیامبر با همین حالت بیماری در اورمان آخر عمر خود، ابوبکر را به عنوان امام جماعت به مسجد فرستاد و این را نیز دلیل مشروعیت خلافت او می‌دانید. اگر کلام مریض حجت نیست همچنانکه خلیفه دوم ادعا کرده، چگونه به این حدیث ساختگی استناد نموده و برای ابوبکر فضیلت می‌تراشید؟ اگر غلبه درد باعث بی‌اعتباری کلام پیامبر می‌شود چرا در این جا کلام پیامبر را معتبر می‌دانید؟

جهت دوم: این جریان هم قابل تامل است که ابوبکر نیز در مرض موتش قلم و کاغذ خواست و عمر بن الخطاب هم حضور داشت، اما مانع از وصیت ابوبکر نشد و نگفت درد بر او غلبه کرده، قرآن ما را بس است! بلکه در مقام تبلیغ وصیت ابوبکر برآمد.

یرادران اهل تسنن! به دقت این دو جریان را بررسی کنید و به دور از هر گونه تعصب و لجاج بیندیشید که چرا عمر بن الخطاب در لحظات پایانی عمر رسول اکرم، از وصیت آن حضرت جلوگیری کرد، ولی نسبت به وصیت ابوبکر هیچ‌گونه اعتراضی ننمود؟! بلکه مردم را ملزم می‌کرد که به آن عمل کنند؟

اگر پیامبر هم به آنچه ابوبکر وصیت کرد، سفارش می‌نمود باز هم عمر مانع وصیت رسول اکرم می‌شد؟

مگر وصیت آن حضرت چه بود که عمر به خشم آمد و زبان به دشنام رسول اکرم گشود؟! در این جا مناسب است به محتوای هر دو وصیت اشاره کنیم:

وصیت پیامبر ﷺ:

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^۱ به نقل از احمد بن ابی طاهر صاحب تاریخ، حدیثی نقل می کند که مضمون وصیت رسول اکرم روشن می گردد. ابن ابی الحدید سند کامل این حدیث را ذکر نکرده، لکن در انتهای حدیث می نویسد: این حدیث احمد بن ابی طاهر با سند کامل نقل کرده است. خلاصه آنچه در این حدیث نقل کرده است این است که:

ابن عباس می گوید: در اول خلافت عمر روزی بر او وارد شدم، بعد از سؤالاتی که از من پرسید این سؤال را مطرح کرد که پسر عمومت علی چه می کند؟ آیا هنوز گمان می کند که پیامبر او را خلیفه مسلمین قرار داده است؟ ابن عباس می گوید: گفتم آری و علاوه بر این، من نسبت به ادعای علی از پدرم عباس پرسیدم او گفت: علی راست می گوید. عمر گفت: پیامبر نسبت به خلافت علی نظر داشت حتی در مرض فوتش خواست به اسم علی تصریح کند ولی من به جهت دلسوزی و حفظ اسلام مانع شدم. «و لقد أراد أن یصرِّح بِاسْمِهِ فَمَنْعْتُ مِنْ ذَالِكِ اشْفَاقًا وَ حُبًّا لِعَلِيِّ الْإِسْلَامِ...»

وصیت ابوبکر:

طبری^۲ و ابن اثیر^۳ و ابن کثیر^۴ و ابن خلدون^۵ و دیگران جریان وصیت ابوبکر

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲۰/۱۲، خطبه ۲۲۳، نکت من کلام عمر و سیرته.

۲. تاریخ طبری، ۶۱۸/۲، حوادث سال ۱۳ هجری.

۳. الکامل، ابن اثیر، ۴۲۵-۴۲۶، حوادث سال ۱۳ هجری، ذکر استخلافه عمر.

۴. البدایة و النهایة، ابن کثیر، ۲۲/۷، حوادث سال ۱۳ هجری، خلافت عمر.

۵. تاریخ ابن خلدون، ۸۵/۲، خلافت عمر.

رانقل کرده‌اند که ما این جریان را از طبری نقل می‌کنیم:

طبری به نقل از محمد بن ابراهیم بن حارث می‌نویسد:

ابوبکر در مرض موتش عثمان را طلبید و به او گفت بنویس به نام خداوند
بخشنده مهربان، این عهد نامه و وصیت ابوبکر بن ابی قحافه است به سوی
مسلمین، اما بعد؛ سپس ابوبکر بیهوش شد. عثمان نوشت: اما بعد به خلافت
برگردم برای شما عمر بن الخطاب را و بهتر از او را برای شما نیافتم. سپس
ابوبکر به هوش آمد و به عثمان گفت بخوان آنچه نوشته‌ای. عثمان آنچه نوشته
بود را خواند. ابوبکر تکبیر گفت و آن نوشته را تایید کرد سپس به عثمان گفت:
تو سستی که اگر من به هوش نیایم و خلیفه را معین نکنم مردم اختلاف کنند؟
عثمان گفت: بلی. ابوبکر گفت خدا تو را جزای خیر دهد.

سپس در ضمن حدیثی دیگر از اسماعیل بن قیس نقل می‌کند که گفت: عمر بن
خطاب را دیدم که با گروهی نشسته است. در دستش نوشته‌ای است و می‌گوید: ای
مردم! بشنوید و اطاعت کنید گفتار خلیفه رسول خدا را او گفته است بهتر از عمر را
نیافته‌ام. اسماعیل می‌گوید: شدید، غلام ابوبکر نیز همراه عمر بود و نوشته‌ای که
تصریح به خلافت عمر شده بود را همراه داشت.

با توجه به متن هر دو وصیت، آیا ممانعت عمر از وصیت پیامبر اکرم ﷺ برای
حب ریاست نبوده است؟ زیرا اگر به قول عمر «کتاب خدا ما را کافر است» و نیازی
به سفارش و وصیت پیامبر نداریم، چطور در زمان ابوبکر علاوه بر کتاب خدا به
وصیت ابوبکر هم نیازمند شدیم؟

کسی که به این مطلب معتقد باشد، یا نعوذا بالله سخنان ابوبکر را معتبرتر از
پیامبر ﷺ می‌داند. که بعید است مسلمانی چنین اعتقادی داشته باشد. و یا باید بگوید
که این کار عمر از روی هوای نفس و به جهت کسب قدرت بوده است و به همین دلیل
نگذاشته پیامبر اکرم ﷺ در لحظات آخر عمر، وصیتی بنماید تا مسلمانان بعد از او
گمراه نگردند.

به عبارت دیگر اگر امروز بین مسلمانان تفرقه افتاده و عده زیادی از مسلمانان به گمراهی کشیده شده‌اند به خاطر آن است که خلیفه دوم در روزهای آخر عمر پیامبر ﷺ مانع از وصیت آن حضرت شد. آن هم وصیت مهمی که به تعبیر پیامبر اکرم:

«اكتب لكم کتابا لن تضلوا بعدی»

(چیزی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید!)

نکته سوم: برادران اهل تسنن! کسی که به مقام رسول اکرم چنین توهینی کند آیا لیاقت جانشینی رسول اکرم را دارد؟ مگر شما نمی‌گویید حکم کسی که به پیامبر توهین کند... مگر ابوبکر کنار بستر پیامبر نبوده؟ مگر توهین عمر را نشنیده؟ چرا او را به عنوان خلیفه بعد از خود نصب کرد؟ آیا کسی که در واگذاری مقام خطیر رهبری امت اسلامی، سهل‌انگار و سردرگم و حتی ضروری‌ترین شرط این منصب را - که احترام و ادب نسبت به رسول الله ﷺ است - مراعات نمی‌کند و کسی را به عنوان خلیفه معین می‌کند که احترام پیامبر را نگاه نداشته می‌باشد، آیا به آن حضرت اهانت می‌کند، آیا چنین شخصی خود صلاحیت جانشینی پیامبر اکرم را دارد؟ او بالاخره آیا توهین‌کننده به پیامبر - با توجه به حکمی که بزرگان اهل تسنن برای چنین شخصی صادر کرده‌اند - اجازه دارد برای بعد از خود جانشین تعیین کند؟!

سؤال سوم:

برادران اهل تسنن! شما حدیثی از رسول اکرم نقل می‌کنید که حضرت فرمود:

«مثل أصحابی كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم.»

(اصحاب من همانند ستارگان‌اند، از هر کدام پیروی کنید هدایت می‌شوید.)

آیا تا به حال به شما گفته‌اند که عمر بن الخطاب به یکی از صحابی اهل بدر

(حاطب بن ابی بلتعنة) ناسزا گفت و او را منافق نامید؟^۱

۱. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۴۱، ح ۲۴۹۴، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل اهل بدر وقصة حاطب بن ابی بلتعنة.

آیا تاکنون شنیده‌اید که امّ المؤمنین عایشه به عثمان توهین می‌کرده و او را نعتل می‌خوانده (نعتل به معنای کفتار است و به مردی یهودی نیز گفته می‌شد)؟^۱
 آیا تا به حال به شما گفته‌اند که اصحاب پیامبر حتی گاهی در حضور رسول اکرم چه کلمات زشت و رکیکی به یکدیگر نسبت می‌دادند؟
 در همین کتاب به توهینهایی که صحابه به یکدیگر می‌کردند، به طور مفصل اشاره کرده‌ایم.

برادران اهل تسنّن! با توجه به آنچه نقل شد، چرا هنگامی که توهینی نسبت به صحابه می‌شود مضطرب شده، حکم کفر و قتل صادر می‌کنید؟
 مگر نه این است که خبیثان حدیث نقل کردند که پیروی از صحابه رسول اکرم باعث هدایت است؟
 اگر سب صحابه کفر است، آیا حرّیت می‌کنید عمر بن الخطاب و امّ المؤمنین عایشه و حتی عثمان را - که کلمات رشتنه‌هاست - تمار بن یاسر، آن صحابی جلیل‌القدر می‌گفته که زبان از تکرار آن شرم دارد و مادر همین کتاب به طور مفصل به آن اشاره کرده‌ایم - به این حکم محکوم کنید؟

سؤال چهارم:

برادران اهل تسنّن! اگر هدف و نظر پیامبر در مسئله خلافت، تعیین ابوبکر یا عمر بود، چرا آنان را در مرض رحلتش (که قبلاً خبر نزدیک شدن رحلتش را داده بود) تحت فرماندهی اسامه بن زید به جبهه اعزام فرمود؟^۲
 این مطلب نیز روشن است که به حکم عقل، برای فرماندهی لشکر باید تواناترین و مدبرترین و شجاع‌ترین فرد انتخاب شود. دقت کنید که چرا به رغم حضور

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۷۷، حوادث سال ۲۶، قول عائشة والله لأظلمن بدم عثمان.

۲. مدارک این رخداد مبنی بر اینکه شیخین هم در سپاه اسامه بوده‌اند، در مجلس هفتم همین کتاب خواهد آمد.

شیخین در سپاه مسلمانان، رسول اکرم آنها را لایق برای فرماندهی لشکر ندانست، بلکه اسامه بن زید را که نوجوانی بیش نبود به فرماندهی انتخاب کرد؟ کسانی را که پیامبر آنها را لایق فرماندهی سپاه نمی داند، چگونه لیاقت جانشینی پیامبر را که مقامی بسیار بالاتر است دارند؟

برادران اهل تسنن! شما می گوئید شیخین مصداق این آیه هستند که می فرماید:

﴿ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ ﴾

(خداوند وعده داده افراد با ایمان و دارای عمل صالح را به خلافت در زمین برساند.)

خوب می دانند که اگر ابوبکر و عمر به دستور پیامبر عمل می کردند و همراه لشکر اسامه از شهر بیرون می رفتند، قطعاً شخص دیگری خلیفه می شد، بنابراین چگونه سرپیچی از فرمان پیامبر زمیند جرای وعده الهی شد؟

سوالاتی پیرامون احکام:

سؤال اول:

برادران اهل تسنن! شما که به جای سجده بر زمین و هر آنچه از زمین می روید به شرط آنکه خوراک و پوشاک انسان نباشد، بر فرش و موکت و امثال آن سجده می کنید، آیا از علمایتان پرسیده اید که رسول اکرم بر چه چیزی سجده می کرده است؟

آیا ابوبکر و عمر بر آنچه شما امروز سجده می کنید سجده می کردند؟

مگر در زمان پیامبر و خلفا، فرشها و موکتهای امروزی بوده است؟

آیا تاکنون در جست و جوی این بوده اید که رسول اکرم بر چه چیزی سجده می کرد؟

با مراجعه به تاریخ آشکار می گردد که پیامبر بر زمین سجده می فرمود و زمین مسجد

پیامبر از خاک یا سنگ بوده، یا نهایت حصیر و فرشهایی که از درختان درست می شده است.

مگر این حدیث را نشنیده اید که انس می گوید: ^۱

«کان رسول الله ﷺ یصلی علی الخمره ویسجد علیها»

(پیامبر قطعه حصیری داشت به نام خمره و بر آن سجده می کرد)

مگر این حدیث را نشنیده اید که جابر می گوید: ^۲

«كنت أصلي مع رسول الله ﷺ الظهر فأخذ قبضة من الحصى في كفي

تبي تترد وأضعها بجبتي إذا سجدت من شدة الحر»

(نماز عصر را با پیامبر به جماعت می خواندم. پس مشت سنگ ریزه و شن از

زمین بر می داشتم تا خشک شود و سپس بر آن سجده می کردم)

برادران اهل تسنن! چرا وقتی می بینید شعبان برای نماز خواندن مهر می گذارند غضبناک می شوید؟ مگر مهر از چه درست شده است؟ جز این است که خاک را گل کرده اند، سپس خشک شده و به این صورت در آمده است؟ مگر شما نمی گوئید سجده بر خاک افضل است؟ در زندگیهای امروز مگر می شود هر کس که می خواهد نماز بخواند مشت سنگ برداشته، روی فرش بریزد و بر آن نماز بخواند؟

جای تعجب است شما که خود را موظف می دانید نمازها را در پنج وقت بخوانید و می گوئید پنج وقت افضل است، چرا حاضر نیستید بر خاک سجده کنید، در حالی

۱. مسند احمد بن حنبل، ۱۱۱/۶، مسند عائشه، معجم الکبیر، طبرانی، ۲۹۲/۱۲، احادیث نافع بن عمر عن ابن عمر. صحیح بخاری، ۱/۲۳۱، ح ۳۶۸، کتاب الصلاة باب الصلاة علی الخمره همین حدیث را اینگونه نقل کرده است:

عن میمونه قالت: کان النبی ﷺ یصلی علی الخمره.

۲. سنن الکبری، بیهقی، ۱۰۵/۲، کتاب الصلاة، باب الکشف عن الجبهة فی السجود.

همین حدیث را حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، ۱/۱۹۵، کتاب الصلاة باب وقت صلاة العشاء نقل کرده است.

که سجده بر خاک نیز افضل است؟!

چرا به شیعیان تهمت می‌زنید که چون بر مهر سجده می‌کنند، پس مهر را همانند بت، پرستیده و مشرک‌اند. اگر سجده بر هر چیز به منزله پرستش آن است، پس شما که به فرش و امثال آن سجده می‌کنید فرش را می‌پرستید و مشرکید؟

برادران اهل تسنن! چرا در دین خدا بدعت می‌گذارید؟ چرا آنچه در دین نیست، ندانسته یا بغرضانه داخل در دین می‌کنید؟ مگر مجازات بدعتگذار را نمی‌دانید؟ مگر نه این است که شما ادعای مسلمانی می‌کنید و پیامبر خود را محمد بن عبدالله می‌دانید؟ مگر نه این است که خود را پیرو سنت پیامبر اکرم می‌دانید؟ در کجای تاریخ ثبت است که رسول اکرم و حتی شیخین بر روی فرشها و موکتهایی که از مواد پلاستیکی و نفتی و مانند آن پانته شده است، سجده می‌کرده‌اند؟

به جای آنکه شیعیان از عمل شما به خشم آیند، شما با آنان برخورد می‌کنید؟ شیعیان بر مهر که همان خاک است سجده می‌کنند. پیامبر و صحابه هم بر خاک سجده می‌کردند. پس شیعه به سنت رسول اکرم عمل می‌کند، اما شما جماعت اهل تسنن، از سنت چه کسی تبعیت می‌کنید که بر هر چه یافتید سجده می‌کنید؟

چرا در آنچه به عموم مردم بی‌خبر از همه جا تلقین می‌کنید معلوم نیست از کجا آورده‌اید، فکر نمی‌کنید؟

آیا گمان می‌کنید در این دوران هم مانند صدر اسلام، تمام اهل تسنن بدون تحقیق و تفحص، استدلالهای شما را می‌پذیرند؟ مگر نمی‌دانید در این زمان که عصر از تباطات است اگر کسی مطلبی را ادعا کند باید برای آن دلیل معقول و منطقی ارائه کند وگرنه حرفش پذیرفتنی نیست و این منحصر به تشیع یا تسنن و اسلام یا هر دین دیگری نمی‌باشد و این اصلی است که بین عقلاء مرسوم است. پس بدانید یا نباید اظهار نظر کنید و سخنگوی اسلام باشید، یا اگر چنین قصدی دارید باید خود را با این اصل مرسوم و عقلایی تطبیق داده، کلام بی‌منطق نفرمایید.

سؤال دوم:

برادران اهل تسنن! آیا تاکنون فکر کرده‌اید که این نماز تراویح در ماه مبارک رمضان را چه کسی ابداع کرد؟ شما که خود را سنی می‌دانید و ادعا می‌کنید که از سنت پیامبر اکرم تبعیت می‌کنید آیا می‌دانید که رسول اکرم چنین نمازی را به این شکل نمی‌خوانده است؟ آیا می‌دانید که اول کسی که این نماز را پایه‌گذاری کرد عمر بود؛ همچنانکه بزبان از اهل تسنن از قبیل: طبری^۱ و ابن عبد البر^۲ و ابن اثیر^۳ و ابن کثیر^۴ و سیوطی^۵ و دیگران به این امر اعتراف دارند.

آیا تاکنون این حدیث را در صحیح بخاری^۶ خوانده‌اید که عبد الرحمن بن عبد القاری می‌گوید:

«در یکی از شب‌های ماه رمضان با عمر بن خطاب به مسجد رفتم و مردم را دیدم که به صورت جداگانه و متفرق نماز می‌خواندند. عمر گفت اگر نماز را به صورت جماعت بخوانند بهتر است لذا مردم را جمع کرد و ابی بن کعب را امام آنان قرار داد. سپس شبی دیگر که با عمر به مسجد رفتم مردم را دیدم که نماز را به جماعت می‌خوانند عمر گفت: خوب بدعتی است این.»

مگر نمی‌دانید پیامبر اکرم بدعت گذار را گمراه و اهل دورخ خوانده است؟ آیا این حدیث را در صحیح مسلم^۷ نخوانده‌اید که رسول اکرم فرمود: «کل بدعة ضلالة» (هر بدعتی گمراهی است)

۱. تاریخ طبری، ۲۷۷/۳، حوادث سال ۲۳ هجری.

۲. الاستیعاب، ابن عبد البر، ۱۱۴۵/۳، ترجمه شماره ۱۸۷۸، شرح حال عمر بن الخطاب.

۳. النهایة، ابن اثیر، ۱۰۷/۱، ذیل لغت بدع.

۴. البدایة والنهایة، ابن کثیر، ۱۵۰/۷، حوادث سال ۲۳ هجری، خبر سلمة بن قیس الاشجعی والاکراد.

۵. تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۳۱، تاریخ عمر، فی خلاقته.

۶. صحیح بخاری، ۱۰۰/۳، ح ۲۶۵، کتاب صلاة التراويح، باب فضل من قام رمضان.

۷. صحیح مسلم، ۵۹۲/۲، ح ۸۶۷، کتاب الجمعة، باب تخفیف الصلاة والخطبة.

آیا این حدیث را در سنن نسائی^۱ نخوانده‌اید که رسول اکرم فرمودند: «کل بدعة ضلالة وكل ضلالة فی النار» (هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در آتش است)

سؤال سوم:

برادران اهل تسنن! آیا تا به حال این فتوای عجیب و خنده آور را از امام بخاری شنیده‌اید؟ آیا می‌دانید که امام بخاری می‌گوید: اگر دو نوزاد از یک گاو یا بز شیر بخورند، خواهر و برادر رضاعی شده و با هم محرم می‌شوند و نمی‌توانند با هم ازدواج کنند؟ امام سرخسی بعد از آنکه نظر خود را بیان می‌کند و می‌گوید اینگونه شیر خوردن سبب محرمیت نمی‌شود می‌نویسد:^۲

«و ان حدیث اسماعیل البخاری صاحب التاریخ یقول: تثبت الحرمة وهذه المرأة كما سبب اخراجه من بخارا،»

(محمد بن اسماعیل بخاری صاحب تاریخ می‌گوید: به وسیله این شیر خوردن محرمیت حاصل می‌شود. لذا به خاطر همین فتوی او را از بخاری بیرون کردند.)

سؤال چهارم:

بانوان اهل تسنن! آیا می‌دانید در مکتب تسنن، زن ارزش اسیرانی ندارد تا آنجا که در این مکتب، زن را در ردیف حیواناتی همچون سگ و الاغ رستر قرار داده‌اند؟ مسلم^۳ از ابوهریره این حدیث را نقل می‌کند:

«قال رسول الله ﷺ يقطع الصلاة، المرأة والحصان والكلب»

(عبور زن و الاغ و سگ نماز را باطل می‌کند)

۱. سنن الکبری، نسائی، ۳/ ۴۵۰، ح ۵۸۹۲، کتاب العلم، باب الفضب عند الموعظه.

۲. المبسوط، سرخسی، ۳۰/ ۲۹۷، کتاب الرضاع، باب تفسیر لین الفحل.

۳. صحیح مسلم، ۱/ ۳۶۶، ح ۲۶۶، کتاب الصلاة، باب قدر ما یستر المصلی.

البته این تعبیّرات به قدری سنگین و با کرامت زن تنافی دارد که مورد اعتراض شدید آنان قرار گرفته است. عائشه می‌گوید: ^۱

«جعلتمونا بمنزلة الكلب والحمار...»

(ما زنان را در ردیف سگ و الاغ قرار داده‌اید.)

اینها نمونه مختصری از سؤالاتی است که باید جماعت اهل تسنن به آن پاسخ دهند. کسانی که ایل هستند سؤالات بیشتری را در اعتراض به اهل سنت بدانند به دو کتاب «دریغ از یک جواب» و «چرا سکوت؟!» مراجعه نمایند. ما در این دو کتاب سعی کرده‌ایم به استناد به کتاب معتبر اهل تسنن و ارائه تصویری از اصل کتاب، جماعت اهل سنت را با پای حرمی دعوت نماییم.

این دو کتاب علاوه بر اینکه شش گوناگونی را بر مکتب تسنن وارد می‌کند چون به شیوه‌ای جدید مطالب مستند است، لذا از قوت و استحکام و اعتبار خاصی برخوردار است و کسی نمی‌تواند ادعا کند که فایده آن مطلب را در کتاب مورد نظر نیافتیم چه اینکه ما اصل کتاب را مقابل چشمان خواننده گذاشته‌ایم و او را از مراجعه به کتب گوناگون بی‌نیاز نموده‌ایم.

در ادامه مناسب است درباره کتاب **شبهای پیشاور** به نکاتی اشاره کنیم:

این کتاب، یکی از کتابهایی است که در نوع خود از محبوبیت خاصی برخوردار بوده و تاکنون بیش از چهل نوبت تجدید چاپ شده است.

موفقیت این اثر از عوامل گوناگونی سرچشمه گرفته که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- اولین و مهم‌ترین عامل در موفقیت این اثر - با وجود اینکه بیش از پنجاه سال از تألیف آن می‌گذرد و همواره به همان شکل اولیه تجدید چاپ شده است - اخلاص مؤلف در نگارش این اثر است.

۲- روش مناظره، روشی است که به دلیل تنوع و تعدد و کیفیت بیان مطالب، هر

خواننده‌ای را به خود جذب می‌کند. و از آنجا که این کتاب به این روش تنظیم گردیده و مهم‌تر اینکه به زبان فارسی تألیف شده، از جذابیت خاصی برخوردار است.

۳- جامعیت منابع از یک سو و کثرت موضوعات بررسی شده از سوی دیگر، این کتاب را در ردیف کتب موفق قرار داده است.

با این همه یکی از مهم‌ترین عواملی که استفاده از این اثر ارزشمند را محدود می‌کند، همخوان نبودن منابع مورد استناد با کتب موجود است، به گونه‌ای که خواننده محقق وقتی در پی منبعی که در این کتاب به آن استناد شده می‌رود در بسیاری از موارد، مطلب مورد نظر را در منبع یاد شده نمی‌یابد. این هماهنگی نبودن به دو دلیل صورت می‌گیرد:

۱- با توجه به اینکه کتاب حاضر حدود پنجاه سال قبل تألیف گردیده و در این مدت، منابع مورد استناد در آن، بارها به صورت‌های گوناگون تجدید چاپ شده است و منابعی که امروز در دسترس ما نیستند با منابعی که مؤلف به آن دسترسی داشته، از نظر چاپ متفاوت است، در نتیجه منابعی که مؤلف به آنها استناد کرده از نظر جلد و صفحه با کتب موجود هماهنگی ندارد و هنگامی که خواننده به همان جلد و صفحه‌ای که گاه مؤلف به آن اشاره کرده مراجعه می‌کند و مطلب مورد استناد را نمی‌یابد، گمان می‌کند که مطلب مورد نظر مستند نیست. متأسفانه در بسیاری از تحقیقات قدیم و جدید این کاستی دیده می‌شود و باعث محدود شدن استفاده از این‌گونه تحقیقات گردیده است.

۲- یکی از کارهایی که بعضی از اهل تسنن مدتهاست به آن مشغول‌اند، تبدیل و تحریف در منابع خود است؛ به گونه‌ای که با حذف یا جابجایی بعضی از مطالب، می‌خواهند بعضی از حقایق را کتمان کنند و این باعث شده است که برخی از مطالبی که مؤلف از کتب اهل تسنن نقل کرده، در کتبی که امروز در دسترس است پیدا نشود. از این رو تصمیم گرفتیم با مستند کردن این کتاب و استخراج منابع آن و تطبیق آن با چاپهای کنونی، بر ارزش علمی این اثر بیفزاییم، تا علاوه بر عموم مردم، خواص

نیز بتوانند از آن بهره مند گردند.

در اینجا لازم است به دو نکته مهم اشاره کنیم:

نکته اول: آنچه گاهی درباره اصل این کتاب مطرح می شود، این است که چنین مناظره ای که مؤلف ترسیم می کند، وقوع خارجی نداشته و این، ساخته و پرداخته خود مؤلف است.

در جواب می گوئیم:

اولاً: تمام مجلاتی که در آن زمان، این مناظره را به چاپ می رساندند، امروز در آرشیوها موجودند؛ همچنان که نسخه ای از صفحه اول مجله دُرّ نجف که از وقوع چنین مناظره ای حکایت می کند، در چاپهای اولیه این کتاب و همچنین در آخرین چاپ نشان داده شده است. علاوه بر اینکه می توان با سفر به شهر پیشاور و مراجعه به محله هندپها در نزدیکی مسجد رحمان، از مکان مناظره دیدن کرد و حتی مکانی که سلطان الواعظین در آنجا می نشستند، مناظره می کرده همچنان موجود است که بعضی از بزرگان اخیراً از آن مکان دیدن کرده اند.

ثانیاً: بر فرض که چنین مناظره ای واقع نشده باشد، باز هم به اعتبار این کتاب آسیبی نمی رسد؛ زیرا اعتبار این گونه کتب، به منبع و استدلالهای مطرح شده در آن است.

نکته دوم: اعتراض دیگری که بعضی از مغرضان اهل تسنن درباره این کتاب مطرح می کنند، این است که می گویند برخی از منابع مورد استناد در آن مرتبط با اهل تسنن نیست، بلکه مؤلفان آنها متهم به تشیع هستند.

در جواب این اعتراض می گوئیم:

اولاً، در میان اهل تسنن رسم شده است که هر یک از بزرگانشان فضیلتی از اهل بیت رسول اکرم یا مطاعنی از خلفا و یا حتی مطلبی را که به نفع تشیع باشد نقل کند، متهم به تشیع و رافضی بودن می شود؛ هر چند در جای دیگر به گفته همان عالم استناد می کنند.

ابن حجر در *لسان المیزان*^۱ در شرح حال ابراهیم بن عبدالعزیز بن الضحاک می نویسد: «ذکره أبو الشیخ ثم أبو نعیم انه قعد للتحديث فأخرج الفضائل، فأملی فضائل أبي بكر ثم عمر، ثم قال: تبدأ بعثمان أو بعلي فقالوا: هذا رافضي فتركوا حديثه.»

(ابوالشیخ و ابو نعیم آورده اند که ابراهیم بن عبدالعزیز قرار شد حدیث بگوید. از فضائل آغاز کرد. ابتدا فضائل ابوبکر و سپس فضائل عمر را نقل کرد. آن گاه گفت: نمی دانم از فضائل عثمان شروع کنم یا فضائل علی. به این دلیل او را رافضی خوانده حدیثش را رها کردند).

سپس ابن حجر در نکوهش این تفکر می نویسد:

«هذا ظلم بین. فان هذا مذهب جماعة من أهل السنة أعتى التوقف فی تفضیل احدیهم علی الآخر وان كان الأكثر علی تقدیم عثمان، بل كان جماعة من أهل السنة یسئون بیاء علی عثمان، منهم سفیان الثوری و ابن خزيمة.»

(این ظلمی آشکار است. این کار نباید گروهی از اهل سنت است؛ یعنی برتری دادن یکی را بر دیگری، ولی بیشتر عثمان را ترجیح می دهند؛ گرچه گروهی از اهل سنت هم علی را بر عثمان مقدم می دانند که از آن یزید سفیان ثوری و ابن خزيمة).

لذا با مراجعه به شرح حال بزرگانی از اهل تسنن، همانند: احمد بن شعیب نسائی، حاکم نیشابوری، عبدالرزاق صنعانی، واقدی، عبدالله مدینی، عثمان بن ابی شیبه، ابن اسحاق، محمد بن جریر طبری، ابن ابی الحدید، سلیمان بن ابراهیم قسندوزی حنفی، محمد بن یوسف گنجی شافعی، ابراهیم بن محمد حموی، ابن مغازلی شافعی، موفق بن احمد خوارزمی و دیگران آشکار می شود که چگونه حاضرند به سبب عنادی که با مذهب تشیع دارند، بعضی از بزرگان خود را به دلیل بیان حقایقی متهم به تشیع نموده، در نهایت کلام آنها را بی اعتبار بدانند.

۱. *لسان المیزان*، ابن حجر عسقلانی، ۱/۱۱۳، ترجمه شماره ۲۱۸، شرح حال ابراهیم بن عبدالعزیز بن ضحاک المدینی.

در اینجا مناسب است درباره این موضوع به نکاتی اشاره کنیم:
 اول: رجالیون اهل تسنن برای توثیق یک راوی شرایطی را بیان کرده اند، چنان که نووی می نویسد:^۱

« أجمع الجماهير من أئمة الحديث و الفقه انه يشترط فيه أن يكون عدلاً
 ضابطاً بأن يكون مسلماً بالغاً عاقلاً سليماً من أسباب الفسق و خوارم
 المروءة متيقظاً حافظاً... »

(بیشتر پیشگامان در فقه و حدیث اجماع دارند که راوی حدیث باید عادل و دارای حافظه قوی باشد. همچنین مسلمان، بالغ، عاقل و ایمن از موجبات فسق و ایمن برنده جوانمردی، بینا و نگاهبان باشد.)

و نیز ابن صلاح در مقدمه اش^۲ همین شرایط اشاره کرده است.
 با توجه به آنچه نقل شد، معلوم می شود که مذهب و اعتقادات راوی در اعتبار یا بی اعتباری گفته های او نقشی ندارد همان که ابن حجر عسقلانی می نویسد:^۳

« و أما التشيع، فقد قَدِّمنا به اذا كان ثبت الاخذ و الاداء لا يضره. »

(اما تشیع، قبلاً گفتیم که اگر قدرت ضبط و ارائه داشته باشد، ایرادی ندارد و می توان از او حدیث نقل کرد.)

از این کلام ابن حجر استفاده می شود که عقیده راوی در صحت و بیان سخن او نقشی ندارد، بلکه مهم وثاقت و عدالت اوست.

دوم: در اصطلاح اهل تسنن، شیعه به سه گروه اطلاق می شود:

۱- کسانی که دوستاندار امیرالمؤمنین عليه السلام بوده، آن حضرت را بر اصحاب پیامبر صلى الله عليه وسلم و عثمان مقدم بدانند، به آنها شیعه می گویند.

۱. تدریب الراوی، سیوطی، ص ۱۹۷، نوع ۲۳.

۲. مقدمه ابن صلاح، ص ۱۰۴، نوع ۲۳.

۳. هدی الساری، ابن حجر عسقلانی، ص ۴۰۰، فصل ۹.

ابن حجر در *هدی الساری* می نویسد:^۱

«والتشیع محبة علی و تقدیمه علی الصحابه.»

(تشیع یعنی دوست داشتن علی علیه السلام و مقدم داشتن او بر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله.)

و در *تهذیب التهذیب* می نویسد:^۲

«فالتشیع فی عرف المتقدمین هو اعتقاد تفضیل علیّ علی عثمان»

(شیعه بودن در میان گذشتگان، اعتقاد بر فضیلت علی علیه السلام بر عثمان بوده است.)

۲- کسانی که امام المؤمنین علیه السلام را بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله از همه خلائق افضل و برتر

می دانند و به برخی از صحابه، مانند عثمان، طلحه، زبیر، معاویه و ... طعن می زنند؛

این گروه را غالیان در شیعه نامیدند. با این حال، علمای رجال و صاحبان صحاح،

روایات این دسته را پذیرفته، عقیده آنها را دلیل بر بی اعتباری آنها نمی دانند.

ابن حجر می نویسد:^۳

«و ربما اعتقد بعضهم أنّ لیلاً اتصل الخلق بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و إذا كان

معتقد ذلك ورعاً دیناً صادقاً مجتهداً نزلت بهداً.»

(چه بسا برخی از غالیان معتقدند که علی علیه السلام را پس از پیامبر، برترین خلق است.

اگر کسی که این اعتقاد را دارد، پارسا، دیندار، راستگو، مجتهد باشد، به

واسطه این اعتقاد، روایتش مردود شمرده نمی شود.)

ذهبی در *میزان الاعتدال* می نویسد:^۴

«فبدعة صغری کغلو التشیع. و کالتشیع بلا غلو و لاتحرف. فهذا کثیر

۱. همان، ص ۴۵۹، فصل ۹.

۲. تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ۵۸/۱، ترجمه شماره ۱۴۵، شرح حال ابان بن تغلب.

۳. همان.

۴. میزان الاعتدال، ذهبی، ۱۱۸/۱، ترجمه شماره ۲، شرح حال ابان بن تغلب.

فی التابعین و تابعیهم مع الدین و الورع و الصدق. فلورده حدیث هؤلاء

لذهب جملة من آثار النبوة و هذه مفسدة بیته.»

(بدعت کوچک همانند غلو شیعیان و یا شیعه بی غلو و تحریف است. این اعتقاد در تابعان و تابعان تابعان با اینکه دیندار و پارسا و راستگو هستند زیاد است. اگر حدیث این گروه قبول نشود مجموعه‌ای از آثار پیامبر اکرم ناپود می‌شود و این فسادی روشن است.)

سپس در چند سطر بعد این گروه را معرفی می‌کند:

«قال فی الغالی فی زمان السلف و عرفهم هو من تکلم فی عثمان و معاویة و طلحة و طائفة ممن حارب علیاً و تعرض لسيهم.»
(شیعه غالی را معرفی می‌کند، کسی است که نسبت به عثمان و زبیر و طلحه و معاویه و گروهی که با علی جنگیدند سخن گفته، به آنان دشنام می‌دهد.)

ابن عدی در الکامل^۱ در شرح حال ابان بن تغلب می‌نویسد:

«لأبان أحادیث و نسخ و أحادیث عاتتها مستقیمة إذا روى عنه ثقة و هو من أهل الصدق فی الروایات و من كان مذهبه مذهب الشيعة و هو معروف فی الكوفة و قد روى نحواً أو قريباً من مائة حدیث و قول السعدی مذموم المذهب مجاهر یرید به أنه كان من الشيعة لم یرد به ضعفاً فی الروایة و هو فی الروایة صالح لا بأس به.»

(ابان، احادیث و نوشته‌هایی دارد که مجموع احادیثش درست است. او در حدیث گویی صادق است؛ گرچه شیعی مذهب است و حدود صد حدیث روایت کرده است و گفته سعدی که او را مذموم المذهب دانسته، مرادش این است که او در شیعه بودنش غلو می‌کرده، ولی این گفته ضعیفی بر روایت ابان وارد نمی‌سازد و او در نقل حدیث بی اشکال و درستکار است.)

بدین سان روشن می‌شود که سخن راوی - با هر عقیده و مذهبی - معتبر است و مذهب و عقیده او به اعتبار کلامش آسیبی نمی‌رساند.

شاهد مطلب، روایات فراوانی است که صحاح اهل تسنن به ویژه صحیح بخاری و مسلم از روایانی با مذاهب گوناگون نقل نموده‌اند.

ابن حجر در *هدی الساری*^۱ از حدود شصت نفر نام می‌برد که صحیحین از آنها حدیث نقل کرده‌اند، در حالی که آنها دارای مذهبهایی همانند شیعه، خوارج، قدریه، ناصبی، اباضی، جهمیه و... هستند.

۳- کسانی که ایرالم حسین رضی الله عنه را بر ابوبکر و عمر مقدم بدانند، رافضی گویند.

ابن حجر در *هدی الساری* می‌نویسد:^۲

«فمن قدّمه (علی رضی الله عنه)، علی ابی بکر و عمر، فهو غال فی تشیّعهِ و یطلق علیه رافضی.»

(کسی که علی را بر ابوبکر و عمر مقدم بدارد غلو کننده در تشیع است و به او رافضی گفته می‌شود.)

از میان این سه گروه، تنها گروهی که اهل تسنن گفتند آن را معتبر نمی‌دانند، همین گروه سوم است و گرنه در نظر بزرگان اهل تسنن، دو گروه اول معتبر و سخن ایشان قابل استناد است.

و پر واضح است کسانی که گاه سلطان الواعظین به کتب آنها استناد کرده است از گروه سوم نیستند، بلکه جزء کسانی هستند که اندک محبت اهل بیت پیامبر در دل آنان جای داشته و با دیده انصاف به برخی از وقایع نگریسته‌اند. لذا شکی در سنی بودن آنها نیست؛ چه اینکه به حداقل اصول مذهب شیعه اعتقاد ندارند.

۱. *هدی الساری*، ابن حجر عسقلانی، ص ۴۵۹، فصل ۹.

۲. همان.

ثانیاً: در صورتی که برخی از منابع مورد استناد توسط مؤلف را قبول نکنند، مادر باورقی، بعد از اتمام هر بحث، ضامم فراوانی را از سایر کتب اهل تسنن در اثبات مطلب مورد بحث گردآوری کرده‌ایم که چه بسا ضامم در مجموع این کتاب بیشتر از منابعی باشد که مؤلف به آن استناد کرده است.

در اینجا شایسته است این نکته را یادآور شویم که سلطان الواعظین در سرتاسر این کتاب افزون بر ۲۰۰۰ مرتبه به بیش از ۲۱۰ کتاب از اهل تسنن استناد کرده است که ما علاوه بر استخراج حدود ۹۰٪ از منابع مزبور، بیش از این مقدار، از دیگر کتب اهل تسنن به آن افزودیم.

مختصری از شرح حال مؤلف

قبل از پرداختن به روش تحقیق، مختصری از زندگی مؤلف را بیان می‌کنیم: مرحوم سید الخطباء و المتکلمین سلطان الانصلاء، و الواعظین، حاج سید محمد معروف به سلطان الواعظین شیرازی، عالمی کامل و واعظی عامل، از جمله ستارگان درخشانده و مشعلهای فروزان حوزه علمیه قم است. وی فرزند مرحوم سید علی اکبر (اشرف الواعظین) معروف به اکبر شاه می‌باشد، در ماه ذی القعدة الحرام سال ۱۳۱۴ قمری در تهران متولد شد. پس از گذراندن دوران طفولیت، مقدمات اولیه را در مدرسه پامنار تهران به اتمام رسانید و در سال ۱۳۲۶ قمری با پدر بزرگوارش عازم عتبات عالیات شد. در مدت دو سال که آنجا توقف داشت، تحصیلات سطوح را نزد مرحوم مرنندی و شهرستانی به پایان رساند و همراه پدر به کرمانشاه بازگشت.

وی با استفاده از فن بیان و وعظ به نشر معارف اسلامی مشغول گردید. برای تکمیل علم و کمال و انجام وظایف و افاضه و استفاضه، مسافرت‌های بسیاری به کشورهای عراق، سوریه، فلسطین، اردن، مصر و هندوستان نموده و با طوایف بسیاری از یهود و هنود و منحرفان از دین، از قبیل بهائیه و قادیانیها، مناظرات دینی

و مذهبی انجام داده که مهم ترین آنها دو مناظره میسوطی است که در سال ۱۳۴۵ قمری در هندوستان صورت گرفته است:

۱- مناظره‌ای که در دهلی، با دانشمندان و براهمه و بت پرستان هند در حضور گاندی، زعیم و قائد هند، برگزار گردیده و در پایان به اثبات حقانیت دین مقدس اسلام و خاتمیت رسول اکرم انجامیده، چنان که در جراید آن زمان درج شده است.

۲- مجالس مناظره بزرگی که با حضور حدود دو یست نفر از رجال و بزرگان شیعه و اهل تسنن در شهر پیشاور پنجاب هند (پاکستان کنونی) با دو عالم بزرگ اهل تسنن، حافظ رسول، شید و شیخ عبدالسلام انجام گرفت. در مدت ده شبی که این مناظره انجام می‌شد، هر شب متجاوز از هشت ساعت به طول می‌انجامید.

خبرنگاران چهار روز نامه و مقاله بزرگ گفت و گوی طرفین را نوشته، در جراید و مجلات خود منتشر می‌کردند. در این شب دهم، شش نفر از بازرگانان و اصناف و اشراف پیشاور در همان مجلس، مذهب - قه جعفریه را اختیار کردند.

همان مناظرات پس از سی سال، نخستین بار در سال ۱۳۷۵ قمری به دلیل نیاز اجتماع و در پاسخ به شبهه پراکنی‌های عده‌ای از معترضین با بازنگری و مشاوره با حضرت آیه الله العظمی بروجردی به صورت کتاب بزرگ منتشر گردید و پس از آن نیز سالهاست که منتشر می‌شود و همواره مشعل فروزان می‌جووان بوده است.

مرحوم سلطان الواعظین در ده سال پایانی عمر به علت کسالت شدید در منبر منع و به کلی خانه نشین شد، به گونه‌ای که حتی قادر بر حرکت هم نبود. تا اینکه در ماه شعبان ۱۳۹۱ قمری در تهران دار فانی را وداع گفت. آن گاه پیکر ایشان با تسجیل فراوان به قم منتقل گردید و بعد از تشییع شکوه‌مندی که از طرف آیه الله مرعشی نجفی انجام شد، در مقبره ابو حسین به خاک سپرده شد. روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

آنچه از تالیفات ایشان به چاپ رسیده عبارت‌اند از:

۱- کتاب **شبهای پیشاور** که تاکنون بیش از چهل نوبت به چاپ رسیده است.

همچنین این کتاب به زبانهای عربی همراه با تحقیقی مختصر و اردو و انگلیسی ترجمه شده است. البته چنان که از قرائن پیداست، مترجم انگلیسی - که شخصی پاکستانی الاصل بوده - در ترجمه امانت داری نکرده و برخی مطالب کتاب را وارونه و برخلاف معتقدات شیعه ترجمه کرده است.

بی گمان اولین تحقیق نسبتاً مفصل همراه با اضافات، تحقیقی است که پیش روی شماست که ان شاء الله در صورت نیاز، همین تحقیق به سه زبان یاد شده به طور کامل ترجمه خواهد شد.

۲- صد مقاله سلطانی این کتاب نیز بارها به چاپ رسیده است

۳- گروه رسنگار این کتاب نیز بارها چاپ شده و اخیراً پس از تحقیق به عربی ترجمه و جلد اول آن منتشر گردیده است.

روش تحقیق

با توجه به آنچه یاد شد، در تحقیق کتاب حاضر نکات زیر قابل ذکر می باشد:

۱- به دلایلی تمام منابع ذکر شده در این کتاب را استنادتیم استخراج کنیم که در اینجا به چند مورد اشاره می کنیم:

الف - تا آنجا که ما جست و جو کردیم، برخی از کتبی که مؤلف به آنها استناد کرده، یا اصل آن مفقود گشته و یا دسترسی به آن بسیار دشوار است و همچنان برای ما مجهول است که آیا استناد مؤلف به این کتب نادره، به دلیل آن بوده که به آنها دسترسی داشته، یا با اعتماد و استناد به کتب دیگر از این کتب کمیاب یاد کرده است. البته در برخی از موارد، کتاب مورد نظر جزء کتب نادره نبود، ولی ما به آنها دسترسی پیدا نکردیم.

ب- در مواردی سلطان الواعظین نام مستعار مؤلفی را ذکر کرده مانند: حاکم، حافظ، نیشابوری و امثال آن و مطلبی را از او نقل کرده است. با جست و جویهای فراوان دریافتیم که این نام مشترک میان چند نفر است و با وجود اینکه آن افراد هر

کدام تألیفات متعددی داشتند، در نهایت نتوانستیم دریابیم که مراد ایشان کدام مؤلف و کدام کتاب بوده است.

با در نظر گرفتن این دو مورد و نیز با توجه به تحریفات فراوانی که در کتب اهل تسنن رخ داده، عدم توفیق در استخراج برخی منابع منطقی می‌نماید.

۲- منابع به گونه‌ای استخراج شده که با تغییراتی که در چاپهای گوناگون از نظر تعداد مجلدات و صفحات دیده می‌شود، مطلب مورد نظر به راحتی قابل دسترسی است. بر این اساس علاوه بر ذکر جلد و صفحه، به باب و فصل کتاب نیز اشاره شده است.

۳- متن کامل حدیث یا عبارت مورد نظر را در پاورقی آورده‌ایم، بجز در موارد زیر:
الف- جایی که سلطان الواعظین متن کامل حدیث یا عبارت مورد استناد را به زبان عربی، به طور صحیح در متن آورده باشد.

ب- جایی که حدیث یا عبارت مورد نظر قبلاً به طور کامل در پاورقی ذکر شده باشد که با ارجاع به مورد پیشین تکرار آن مورداری کرده‌ایم.

ج- در مواردی اندک به دلیل آنکه ذکر شامل متن ضروری نمی‌نمود، به آدرس دادن بسنده کرده‌ایم.

۴- مواردی که مؤلف، متن یا حدیثی را کاملاً آدرس یا برخی از عبارات آن را فارسی نقل کرده و آنچه ما یافتیم با آنچه مؤلف نقل کرده کاملاً هماهنگی داشته باشد، در پاورقی ابتدا متن کامل حدیث یا عبارت مورد نظر را آورده‌ایم، سپس به آدرس آن اشاره کرده‌ایم، ولی اگر متن استخراج شده با آنچه سلطان الواعظین نقل کرده است متفاوت بوده، ابتدا به آدرس، سپس به متن کامل آن اشاره کرده‌ایم.

۵- با توجه به اینکه مباحث به شکل مناظره‌ای بیان می‌شده و تقریباً به همان شکل هم تدوین گردیده، سلطان الواعظین در موارد متعددی احادیث و عبارات را با توضیحات اضافی و شرح و تفصیل بیان کرده است که با مراجعه به کتب مذکور، آن شرح و تفصیل دیده نمی‌شود، بلکه با در نظر گرفتن مجموع منابع ذکر شده، کلیات مطلب مورد بحث اثبات می‌شود.

۶- در مواردی مؤلف، بخشهای مختلفی از احادیث گوناگون را در کنار هم و به عنوان یک حدیث نقل کرده است که در چنین مواردی هر قسمت از عبارت را مستند کرده و در پاورقی به منبع دقیق آن اشاره کرده ایم. البته در جاهایی هم نتوانستیم دریابیم که عبارت نقل شده بخشی از حدیث است، یا قسمتی از عبارت کتابی است و یا اینکه در آنجا مؤلف کلام خود را به زبان عربی ایراد کرده است.

۷- گاهی مؤلف حدیثی را از چند نفر نقل می کند که با مراجعه به آن کتب معلوم گردید که عبارت نقل شده مربوط به یکی از آن کتب است و بقیه با اختلاف فراوان در لفظ به آن حدیث اشاره کرده اند که تا حد امکان به این موارد هم در پاورقی اشاره کرده ایم.

۸- در چاپهای اول، ترجمه آیات و بعضی از عبارات عربی در پاورقی قرار داشت که ما آنها را در متن و بعد از عبارت عربی داخل پرانتز قرار داده ایم.

۹- توضیحاتی که در پاورقی ذکر شده، اعم از بیان معانی لغات یا توضیح درباره بعضی از امکنه و یا هر نکته ای که به توضیح می آید، مربوط به مؤلف است.

۱۰- کتاب *مودة القریبی*، از میر سید علی مددانی و *فصل الخطاب*، از خواجه پارسا بخاری در زمان تحقیق در دسترس ما نبود. لذا از کتاب *ینابیع المودة قندوزی* که این دو کتاب را در خود جای داده است استفاده کرده ایم.

۱۱- در مواردی سلطان الواعظین این گونه استناد می کند: *کنار رقی در ینابیع المودة از مستند احمد از ترمذی از ثعلبی این حدیث را نقل می کند که در مستند احمد از ترمذی به استخراج منبع اول بسنده کرده ایم.*

۱۲- از تمام منابعی که در این کتاب به آنها استناد شده است و تمام آنچه ما به آن افزوده ایم، تصویری تهیه شده که در صورت نیاز آن را جداگانه به عنوان اسناد این کتاب به چاپ خواهیم رساند.

۱۳- از آنجا که روش تألیف کتاب تقریباً به شیوه گفتاری است خواننده در مواردی دچار مشکل می شود. لذا با ویرایش ادبی، سعی در روان تر شدن متن کتاب نموده ایم. البته در متن کتاب تغییری ایجاد نکرده ایم و اگر جایی اضافه شدن کلمه ای برای

روان تر شدن عبارت لازم می نمود آن را در میان دو قلاب قرار داده ایم. این نکته نیز گفتنی است که با وجود همه تلاشی که در تکمیل این مجموعه صورت گرفت همچنان مواردی باقی مانده است که به دلایلی استخراج منبع نشده است لذا از خوانندگان تقاضا داریم اگر موارد جدیدی را استخراج نمودند ما را یاری نموده تا این کتاب در چاپهای بعد تکمیل گردد.

در پایان سزاوار است از آیت الله سید جعفر سیدان که همواره مشوق اینجانب بودند قدری نمایم.

همچنین از مرحوم حجة الاسلام والمسلمین علی نقی مقدسیان که خدماتی را ارائه نمودند یادمان کردیم و از خداوند برای ایشان طلب مغفرت می نمایم.

و نیز شایسته است از احباب گرام حجج الاسلام سید جواد موسوی، سید رضا موسوی، سبط حیدر زیدی، مهدی شادمرادی، علی صارمی، مجید گنج کار تهرانی، حسین نگارنده، سید مصطفی، افاضی، حسین کرامتی و جلال حسین زاده که هر کدام در مقطعی در تخریجات مرا را یاری نمودند تشکر نمایم.

همچنین از سرکار خانم طاهره موسوی که در حروفچینی و جناب آقای محمّد جواد واعظی که در حروفچینی اصلاحات و اضافات نهایی همکاری نمودند نیز تشکر می نمایم.

از خوانندگان محترم تقاضا دارم هر گونه خطای محقق را به دیده اغماض نگریسته و با پیشنهادها و نظرات سازنده خود، این جانب را یاری نمایند.

امید است که این زحمات مورد قبول حجة بن الحسن المهدی (عج) قرار گرفته، موجبات خوشحالی صدیقه طاهره علیها السلام را فراهم آورد.

۱۵ شعبان ۱۴۲۷

عبدالرضا درایتی